





[illegible]





[illegible]



مضموم آن یار ابو و بدل کنند چنانچه یقین یقین اتفاقاً قسماً  
 صوفین الا موصیته یقین والقی عند کتوفین قانون  
 دیگر هر وادی مضموم که بجای فاکلمه باشد و بعد وادی گیر متحرک نباشد  
 رد ابو و که آن را بنمونه بدل کنند چون اُقتت و وقتت اُوری  
 و و وری اما کسور چنانچه وساطه اختلاف است بعضی گفته  
 اندروا باشد و بعضی گفته اندروا نیست اما در مفتوح روانیت  
 بالا اتفاق و اما اُحد و اُتاة شاذ است و اما اگر دو متحرک  
 در یک کلمه مجسم آیند واجبست که و او اول را بنمونه بدل کنند  
 اگر چه مفتوح بود چنانچه او اصل که جمع تکبیر و اصله است  
 و او بعد که تفسیر واحد است قانون دیگر هر وادی که در باب  
 افتعال بجای فاکلمه افتد و آن وادی بدل از بنمونه نباشد آنرا  
 بتابدل کنند بعد تا در تا او غام کنند چنانچه التقدیمت رتقاد  
 فهو متقد و کذا الک حکم الیاء نحو اُتیر تیسر رتقار و در اُتیر  
 و اُتیکل بتابدل نگردند زیرا چنانچه بتابدل است از بنمونه و اُتیکل شاذ  
 است صوف اُجوف قال یقول قولاً فهو قابل وقیل یقال

مضموم آن یار ابو و بدل کنند چنانچه یقین یقین اتفاقاً قسماً  
 صوفین الا موصیته یقین والقی عند کتوفین قانون  
 دیگر هر وادی مضموم که بجای فاکلمه باشد و بعد وادی گیر متحرک نباشد  
 رد ابو و که آن را بنمونه بدل کنند چون اُقتت و وقتت اُوری  
 و و وری اما کسور چنانچه وساطه اختلاف است بعضی گفته  
 اندروا باشد و بعضی گفته اندروا نیست اما در مفتوح روانیت  
 بالا اتفاق و اما اُحد و اُتاة شاذ است و اما اگر دو متحرک  
 در یک کلمه مجسم آیند واجبست که و او اول را بنمونه بدل کنند  
 اگر چه مفتوح بود چنانچه او اصل که جمع تکبیر و اصله است  
 و او بعد که تفسیر واحد است قانون دیگر هر وادی که در باب  
 افتعال بجای فاکلمه افتد و آن وادی بدل از بنمونه نباشد آنرا  
 بتابدل کنند بعد تا در تا او غام کنند چنانچه التقدیمت رتقاد  
 فهو متقد و کذا الک حکم الیاء نحو اُتیر تیسر رتقار و در اُتیر  
 و اُتیکل بتابدل نگردند زیرا چنانچه بتابدل است از بنمونه و اُتیکل شاذ  
 است صوف اُجوف قال یقول قولاً فهو قابل وقیل یقال

مضموم آن یار ابو و بدل کنند چنانچه یقین یقین اتفاقاً قسماً  
 صوفین الا موصیته یقین والقی عند کتوفین قانون  
 دیگر هر وادی مضموم که بجای فاکلمه باشد و بعد وادی گیر متحرک نباشد  
 رد ابو و که آن را بنمونه بدل کنند چون اُقتت و وقتت اُوری  
 و و وری اما کسور چنانچه وساطه اختلاف است بعضی گفته  
 اندروا باشد و بعضی گفته اندروا نیست اما در مفتوح روانیت  
 بالا اتفاق و اما اُحد و اُتاة شاذ است و اما اگر دو متحرک  
 در یک کلمه مجسم آیند واجبست که و او اول را بنمونه بدل کنند  
 اگر چه مفتوح بود چنانچه او اصل که جمع تکبیر و اصله است  
 و او بعد که تفسیر واحد است قانون دیگر هر وادی که در باب  
 افتعال بجای فاکلمه افتد و آن وادی بدل از بنمونه نباشد آنرا  
 بتابدل کنند بعد تا در تا او غام کنند چنانچه التقدیمت رتقاد  
 فهو متقد و کذا الک حکم الیاء نحو اُتیر تیسر رتقار و در اُتیر  
 و اُتیکل بتابدل نگردند زیرا چنانچه بتابدل است از بنمونه و اُتیکل شاذ  
 است صوف اُجوف قال یقول قولاً فهو قابل وقیل یقال

مضموم آن یار ابو و بدل کنند چنانچه یقین یقین اتفاقاً قسماً  
 صوفین الا موصیته یقین والقی عند کتوفین قانون  
 دیگر هر وادی مضموم که بجای فاکلمه باشد و بعد وادی گیر متحرک نباشد  
 رد ابو و که آن را بنمونه بدل کنند چون اُقتت و وقتت اُوری  
 و و وری اما کسور چنانچه وساطه اختلاف است بعضی گفته  
 اندروا باشد و بعضی گفته اندروا نیست اما در مفتوح روانیت  
 بالا اتفاق و اما اُحد و اُتاة شاذ است و اما اگر دو متحرک  
 در یک کلمه مجسم آیند واجبست که و او اول را بنمونه بدل کنند  
 اگر چه مفتوح بود چنانچه او اصل که جمع تکبیر و اصله است  
 و او بعد که تفسیر واحد است قانون دیگر هر وادی که در باب  
 افتعال بجای فاکلمه افتد و آن وادی بدل از بنمونه نباشد آنرا  
 بتابدل کنند بعد تا در تا او غام کنند چنانچه التقدیمت رتقاد  
 فهو متقد و کذا الک حکم الیاء نحو اُتیر تیسر رتقار و در اُتیر  
 و اُتیکل بتابدل نگردند زیرا چنانچه بتابدل است از بنمونه و اُتیکل شاذ  
 است صوف اُجوف قال یقول قولاً فهو قابل وقیل یقال

فَوَلَا تَقُلْ أَكْتُ مَقُولٌ أَكْتُ مَقُولٌ قُلْ وَانْتَهَى عَنْهُ لَا تَقُلْ  
صَوْنِ مَا حِىْ مَعْلُومٌ قَالَ قَالَا قَالُوا وَجْهٌ قِيلَ قِيلَا قِيلَا  
مُسْتَقْبِلٌ مَعْرُوفٌ يَقُولُ يَقُولَانِ يَقُولُونَ إِلَى آخِرِهِ أَكْتُ  
حَاضِرٌ قُلْ قَوْلَا قَوْلَا قَوْلِي إِلَى اسْمِ فَاعِلٍ قَائِلٌ قَائِلَانِ  
قَائِلُونَ قَائِلَةٌ قَائِلَتَانِ قَائِلَاتٌ اسْمُ مَفْعُولٍ مَقُولٌ  
مَقُولَانِ مَقُولَتَانِ مَقُولَةٌ مَقُولَتَانِ مَقُولَاتٌ الظُّوْفُ  
مِنْهُ مَقَالٌ وَالْأَلَاةُ مِنْهُ مِقُولٌ وَمِقُولَةٌ وَمِقُولَانِ  
قَالَ دِرَاصِلٌ قَوْلٌ بُوْدَةٌ وَوَالْفُ كُشْتُ قَالَ شَرِ  
قَانُونٌ هُوَ وَادِىٌّ وَيَا يَكِيَّةٌ مَتَحَرَكٌ بِأَشَدِّ حِجْكَتٍ لَزَامِي بَعْدَهُ  
الْفُ ثَنِيَّةٌ وَالْفُ ضَمِيمٌ وَحَرْفٌ سَاكِنٌ كَمَا لَزَامٌ بُوْدٌ وَتَحَقُّقٌ أَوْ  
سَكُونٌ أَوْ نَبَاشِدٌ وَمَا قَبْلُ أَوْزُ كَلِمَةٍ أَوْ مَفْتُوحٌ بِأَشَدِّ وَآنٍ وَادِىٌّ  
مَصُولٌ بِرَوَادِىٍّ وَبِصَحِيمٍ مُضَرٍّ نَبَاشِدٌ وَمَصْدَرٌ بِرَوَزْنٍ فَعْلَى وَفَعْلَانِ  
نَبَاشِدٌ وَوَلَامٌ كَلِمَةٌ أَوْ تَغْيِيرٌ نَبَاشِدٌ بِأَشَدِّ رَا بِالْفُ بَدَلٌ كُنْتُ  
چنانکه قَالَ وَبِأَعْبَادٍ وَبِأَعْبَادٍ وَبِأَعْبَادٍ وَبِأَعْبَادٍ  
لَوْ اسْتَطَعْنَا بِلَا سِتٍّ مَانْدَزِيرٌ كَرِهَتْ وَادِىٌّ عَارِضِي سِتٍّ

فَوَلَا تَقُلْ أَكْتُ مَقُولٌ أَكْتُ مَقُولٌ قُلْ وَانْتَهَى عَنْهُ لَا تَقُلْ  
صَوْنِ مَا حِىْ مَعْلُومٌ قَالَ قَالَا قَالُوا وَجْهٌ قِيلَ قِيلَا قِيلَا  
مُسْتَقْبِلٌ مَعْرُوفٌ يَقُولُ يَقُولَانِ يَقُولُونَ إِلَى آخِرِهِ أَكْتُ  
حَاضِرٌ قُلْ قَوْلَا قَوْلَا قَوْلِي إِلَى اسْمِ فَاعِلٍ قَائِلٌ قَائِلَانِ  
قَائِلُونَ قَائِلَةٌ قَائِلَتَانِ قَائِلَاتٌ اسْمُ مَفْعُولٍ مَقُولٌ  
مَقُولَانِ مَقُولَتَانِ مَقُولَةٌ مَقُولَتَانِ مَقُولَاتٌ الظُّوْفُ  
مِنْهُ مَقَالٌ وَالْأَلَاةُ مِنْهُ مِقُولٌ وَمِقُولَةٌ وَمِقُولَانِ  
قَالَ دِرَاصِلٌ قَوْلٌ بُوْدَةٌ وَوَالْفُ كُشْتُ قَالَ شَرِ  
قَانُونٌ هُوَ وَادِىٌّ وَيَا يَكِيَّةٌ مَتَحَرَكٌ بِأَشَدِّ حِجْكَتٍ لَزَامِي بَعْدَهُ  
الْفُ ثَنِيَّةٌ وَالْفُ ضَمِيمٌ وَحَرْفٌ سَاكِنٌ كَمَا لَزَامٌ بُوْدٌ وَتَحَقُّقٌ أَوْ  
سَكُونٌ أَوْ نَبَاشِدٌ وَمَا قَبْلُ أَوْزُ كَلِمَةٍ أَوْ مَفْتُوحٌ بِأَشَدِّ وَآنٍ وَادِىٌّ  
مَصُولٌ بِرَوَادِىٍّ وَبِصَحِيمٍ مُضَرٍّ نَبَاشِدٌ وَمَصْدَرٌ بِرَوَزْنٍ فَعْلَى وَفَعْلَانِ  
نَبَاشِدٌ وَوَلَامٌ كَلِمَةٌ أَوْ تَغْيِيرٌ نَبَاشِدٌ بِأَشَدِّ رَا بِالْفُ بَدَلٌ كُنْتُ  
چنانکه قَالَ وَبِأَعْبَادٍ وَبِأَعْبَادٍ وَبِأَعْبَادٍ وَبِأَعْبَادٍ  
لَوْ اسْتَطَعْنَا بِلَا سِتٍّ مَانْدَزِيرٌ كَرِهَتْ وَادِىٌّ عَارِضِي سِتٍّ



لازم نیست و در کثرت الف گشت زیرا که اقبل او از کلام او  
 مفتوح نیست و در عصوان و رحيان اعلان نه کرد زیرا که بعد  
 از ایشان الف ثانیست و در دعوا وید عیان و اخشا اعلان  
 من اینها را خفا اعترف کردن و اندن کردن یعنی در کلام  
 که در زیر اینچه بعد از ایشان الف ضمیمه است اما اینچه گنبدین محمول  
 است بر اخشا المشابهة بلیحما و وجوب  
 الفتح قبل ما تحتهما و سواد و بیاض سلامت ماند  
 زیرا که بعد از ایشان حرف ساکن است که لازم الوقوع است  
 بخلاف دعت و دعت زیرا که تحقق لازم نیست فصل او  
 جائز است و در عور و حور و عین و اجنور اعلان کردند  
 زیرا که محمول اند بر عور و اجنور و عین و اجنور لا ستماء  
 المعنی و در حیوان و موقنان سلامت ماند زیرا که مصدر  
 بر وزن فعلان است و در جیکای سلامت ماند زیرا که مصدر  
 بر وزن کمالی است و در قوی و طوی سلامت ماند زیرا که لازم کلمه  
 او را اعلان شده است اما تصحیح قود و خوقه شاذ است چنانچه  
 اعلان طایفه لزوم یا اجل مجاز است شاذ است قلن

لازم نیست و در کثرت الف گشت زیرا که اقبل او از کلام او  
 مفتوح نیست و در عصوان و رحيان اعلان نه کرد زیرا که بعد  
 از ایشان الف ثانیست و در دعوا وید عیان و اخشا اعلان  
 من اینها را خفا اعترف کردن و اندن کردن یعنی در کلام  
 که در زیر اینچه بعد از ایشان الف ضمیمه است اما اینچه گنبدین محمول  
 است بر اخشا المشابهة بلیحما و وجوب  
 الفتح قبل ما تحتهما و سواد و بیاض سلامت ماند  
 زیرا که بعد از ایشان حرف ساکن است که لازم الوقوع است  
 بخلاف دعت و دعت زیرا که تحقق لازم نیست فصل او  
 جائز است و در عور و حور و عین و اجنور اعلان کردند  
 زیرا که محمول اند بر عور و اجنور و عین و اجنور لا ستماء  
 المعنی و در حیوان و موقنان سلامت ماند زیرا که مصدر  
 بر وزن فعلان است و در جیکای سلامت ماند زیرا که مصدر  
 بر وزن کمالی است و در قوی و طوی سلامت ماند زیرا که لازم کلمه  
 او را اعلان شده است اما تصحیح قود و خوقه شاذ است چنانچه  
 اعلان طایفه لزوم یا اجل مجاز است شاذ است قلن

اینها را خفا اعترف کردن و اندن کردن یعنی در کلام  
 که در زیر اینچه بعد از ایشان الف ضمیمه است اما اینچه گنبدین محمول  
 است بر اخشا المشابهة بلیحما و وجوب  
 الفتح قبل ما تحتهما و سواد و بیاض سلامت ماند  
 زیرا که بعد از ایشان حرف ساکن است که لازم الوقوع است  
 بخلاف دعت و دعت زیرا که تحقق لازم نیست فصل او  
 جائز است و در عور و حور و عین و اجنور اعلان کردند  
 زیرا که محمول اند بر عور و اجنور و عین و اجنور لا ستماء  
 المعنی و در حیوان و موقنان سلامت ماند زیرا که مصدر  
 بر وزن فعلان است و در جیکای سلامت ماند زیرا که مصدر  
 بر وزن کمالی است و در قوی و طوی سلامت ماند زیرا که لازم کلمه  
 او را اعلان شده است اما تصحیح قود و خوقه شاذ است چنانچه  
 اعلان طایفه لزوم یا اجل مجاز است شاذ است قلن

[illegible]

۹  
 کرم و در این متن سنی از مذہب جہولست والا مذہب کی  
 نیایدست مثل کی الیغی سوال در نقل تحقیق اور ارجہ  
 حق است جواب دہ نقل الیہ در نقل تحقیق اور ارجہ  
 صورت ممتاز اند و در نقل الیہ در نقل تحقیق اور ارجہ  
 است ۱۱ و در نقل الیہ در نقل تحقیق اور ارجہ  
 شیخ فراموش الیہ در نقل الیہ در نقل تحقیق اور ارجہ  
 اختیار از انہما یاد و تحقیق اور ارجہ

[illegible]

اول ايشان مده بود نخستين را بغير كنه چنانچه قلن و يقين و كم  
 يقين و قل و ينج و يقين و ينج و كم ينج و د عت و ر ست  
 و بعضى گفته اند اگر در حرف علت ساكن بجز ايند على نحو ما ذكر فاما  
 اول اسلى و دوم زائده اسلى را حذف بايد كرد و زير اينچه زائده علامت  
 است و انسلامه كاتخذت و بعضى گفته اند دوم را  
 حذف بايد كرد و كان الزائد احق باخذت فعلى هذا الحذف  
 من نحو مقول و او مفعول و على الاقل عتبت الكلمت  
 بدان كه حركت عارضى در حكم سكون است و حركت  
 عارضى آن بود كه حرف متحرك مستحق سكون بوده است و بنا بر  
 ضرورت متحرك كرده باشد و لهذا انقول قل الحق و  
 ينج الثوب و دعنا بخلاف كم يقين و ذلك لان الجزم  
 و انفع على التوين دون اللام و لكن لك قولا لان النساء  
 ينج اعراب المستفيل اما قولن مومست بر قولا لما تقدم  
 و در دعوى الله و قل الحق حذف نكره اند آخر كلمه را حركت دادند  
 زير كه اول ايشان مده نبود و سبب انى حكمه انشاء

اول ايشان مده بود نخستين را بغير كنه چنانچه قلن و يقين و كم  
 يقين و قل و ينج و يقين و ينج و كم ينج و د عت و ر ست  
 و بعضى گفته اند اگر در حرف علت ساكن بجز ايند على نحو ما ذكر فاما  
 اول اسلى و دوم زائده اسلى را حذف بايد كرد و زير اينچه زائده علامت  
 است و انسلامه كاتخذت و بعضى گفته اند دوم را  
 حذف بايد كرد و كان الزائد احق باخذت فعلى هذا الحذف  
 من نحو مقول و او مفعول و على الاقل عتبت الكلمت  
 بدان كه حركت عارضى در حكم سكون است و حركت  
 عارضى آن بود كه حرف متحرك مستحق سكون بوده است و بنا بر  
 ضرورت متحرك كرده باشد و لهذا انقول قل الحق و  
 ينج الثوب و دعنا بخلاف كم يقين و ذلك لان الجزم  
 و انفع على التوين دون اللام و لكن لك قولا لان النساء  
 ينج اعراب المستفيل اما قولن مومست بر قولا لما تقدم  
 و در دعوى الله و قل الحق حذف نكره اند آخر كلمه را حركت دادند  
 زير كه اول ايشان مده نبود و سبب انى حكمه انشاء

و بعضى گفته اند اگر در حرف علت ساكن بجز ايند على نحو ما ذكر فاما  
 اول اسلى و دوم زائده اسلى را حذف بايد كرد و زير اينچه زائده علامت  
 است و انسلامه كاتخذت و بعضى گفته اند دوم را  
 حذف بايد كرد و كان الزائد احق باخذت فعلى هذا الحذف  
 من نحو مقول و او مفعول و على الاقل عتبت الكلمت  
 بدان كه حركت عارضى در حكم سكون است و حركت  
 عارضى آن بود كه حرف متحرك مستحق سكون بوده است و بنا بر  
 ضرورت متحرك كرده باشد و لهذا انقول قل الحق و  
 ينج الثوب و دعنا بخلاف كم يقين و ذلك لان الجزم  
 و انفع على التوين دون اللام و لكن لك قولا لان النساء  
 ينج اعراب المستفيل اما قولن مومست بر قولا لما تقدم  
 و در دعوى الله و قل الحق حذف نكره اند آخر كلمه را حركت دادند  
 زير كه اول ايشان مده نبود و سبب انى حكمه انشاء

ابتدائی قبیل در اصل قول بود حرکت و اول بقاف دادند پس  
 و او ساکن اقبل او کسور آن و او را بیایدل کردند قبیل  
 شد قانوقه هر واوی و یا می که مضمرم یا کسور و فعل  
 متصرف و یا تعلق به متوسط بود یا در حکم متوسط در اصل  
 بسلاست نمانده باشد و اقبل او مفتوح نباشد حرکت  
 آن با قبل و نه چنانچه قبیل و بیع و یقول و بیع و  
 یقول و یقول و مقول و قبیل و در ادویر اعین اعدال  
 نکردند زیرا که فعل است و نه متعلق فعل و در یزعی و یزعی و یزعی  
 حرکت یا و او با قبل ندادند زیرا که در طرف است و در جهات و یا  
 و یزعی و یزعی و یزعی حرکت و او با قبل ندادند زیرا که در  
 اصل بیانات مانده است و در قوی حرکت و او با قبل ندادند  
 زیرا که قبیل و مفتوح است الا آنکه در بعضی مجهول اگر حرف  
 علامت کسور و قبل او مضمرم نقل حرکت لازم نیست بلکه حذف  
 حرکت و اشمام نیز رواست نقول فی قبیل قبیل و قول  
 و فی بیع و یزعی و غیره لازم است چنانچه یقال

[illegible]

والتعريفات

و اصل بقول بوده است حرکت و او را نقل کرده با قبل و او را  
 و او را الف کردند يقال شد قانوقه هر واوی و یائے  
 مفتوح که در غیر فعل تعجب بجای عین کلمه نشد و یائین الشاکرین  
 لزو و تحقیقا او قتل یرانی افتاده باشد و لام کلمه را

اعلال نشده باشد و با در اصل میلاست نمانده باشد و کلمه ابهم  
 بر وزن افعّل نباشد و با قبل آن حرف ساکن منظر قابل  
 حرکت بود حرکت او را با قبل دهند و او یا را الف گردانند چنانچه  
 يقال و یباع و اعان و استعان و معان و مستعان  
 و در ما قوله تعیل نکر و نذریر آنچه فعل تعجب است  
 و در خلوة و حلیة اعلال نکر و نذریر آنچه بجائے عین  
 کلمه افتاده اند و در احوال و اقوال و نقوال و مقوال  
 اعلال نکر و نذریر آنچه بین الساکنین لزوماً تحقیقا افتاده است  
 و در مقول اعلال نکر و نذریر آنچه در اصل مقول بوده است  
 اما و یقلن و لکم یقل اعلال گرد و نذریر آنچه سکون لام عاضیت  
 و لا یخبروه به اما و را غائبه و استغاثه اعلال گرد و نذریر

و اصل بقول بوده است حرکت و او را نقل کرده با قبل و او را  
 و او را الف کردند يقال شد قانوقه هر واوی و یائے  
 مفتوح که در غیر فعل تعجب بجای عین کلمه نشد و یائین الشاکرین  
 لزو و تحقیقا او قتل یرانی افتاده باشد و لام کلمه را  
 اعلال نشده باشد و با در اصل میلاست نمانده باشد و کلمه ابهم  
 بر وزن افعّل نباشد و با قبل آن حرف ساکن منظر قابل  
 حرکت بود حرکت او را با قبل دهند و او یا را الف گردانند چنانچه  
 يقال و یباع و اعان و استعان و معان و مستعان  
 و در ما قوله تعیل نکر و نذریر آنچه فعل تعجب است  
 و در خلوة و حلیة اعلال نکر و نذریر آنچه بجائے عین  
 کلمه افتاده اند و در احوال و اقوال و نقوال و مقوال  
 اعلال نکر و نذریر آنچه بین الساکنین لزوماً تحقیقا افتاده است  
 و در مقول اعلال نکر و نذریر آنچه در اصل مقول بوده است  
 اما و یقلن و لکم یقل اعلال گرد و نذریر آنچه سکون لام عاضیت  
 و لا یخبروه به اما و را غائبه و استغاثه اعلال گرد و نذریر

و اصل بقول بوده است حرکت و او را نقل کرده با قبل و او را  
 و او را الف کردند يقال شد قانوقه هر واوی و یائے  
 مفتوح که در غیر فعل تعجب بجای عین کلمه نشد و یائین الشاکرین  
 لزو و تحقیقا او قتل یرانی افتاده باشد و لام کلمه را



موافقت فعل اگر چه مانع قائم بود و در استود و آبش بسلامت  
 مانده زیر آنچه اسم بر وزن اصل اند و در آنچه و استجی و  
 استجوی بسلامت مانده است زیر آنچه لام کلمه را اعلال  
 شده است و در آنچه که بسلامت مانده زیر آنچه ما قبل او  
 ساکن مدغم است مظهر نیست و در قاول و ققاول اعلال  
 نکرد و در آنچه ما قبل او قابل حرکت نیست و در أعوس و  
 استعوس بسلامت مانده زیر آنچه در اصل بسلامت مانده است  
 فَلَئِنْ لَكَ تَقْوُلُ أَهَامَ عَلَى قَوْلٍ مَنْ يَقُولُ عَادًا وَعَوَسَ  
 عَلَى قَوْلٍ مَنْ يَقُولُ سَوَسَ قَائِلٍ واصل قاول بوده است  
 و او را بجمعه بدل کردند قائل شد قانونه پرواوی و یا عیبه  
 بعد از الف اسم فاعل منفی و در اصل بسلامت مانده باشد  
 آن را بجمعه بدل کنند چنانچه قائل و جانیع و در مقاول  
 و صبانع بسلامت مانده زیر آنچه در اصل بسلامت مانده است  
 وَ كَذَلِكَ تَقُولُ عَادًا وَعَوَسَ عَلَى إِيْتِلَافٍ تَقُولِينَ  
 وَ كَذَلِكَ هِرَاوَسِي و یا می که بعد از الف مفاعل افتد و قبله میر حرف علت

اصل و اعلال است و در آنچه و استجی و استجوی بسلامت مانده است زیر آنچه لام کلمه را اعلال شده است و در آنچه که بسلامت مانده است زیر آنچه ما قبل او ساکن مدغم است مظهر نیست و در قاول و ققاول اعلال نکرد و در آنچه ما قبل او قابل حرکت نیست و در أعوس و استعوس بسلامت مانده زیر آنچه در اصل بسلامت مانده است فَلَئِنْ لَكَ تَقْوُلُ أَهَامَ عَلَى قَوْلٍ مَنْ يَقُولُ عَادًا وَعَوَسَ عَلَى قَوْلٍ مَنْ يَقُولُ سَوَسَ قَائِلٍ واصل قاول بوده است و او را بجمعه بدل کردند قائل شد قانونه پرواوی و یا عیبه بعد از الف اسم فاعل منفی و در اصل بسلامت مانده باشد آن را بجمعه بدل کنند چنانچه قائل و جانیع و در مقاول و صبانع بسلامت مانده زیر آنچه در اصل بسلامت مانده است وَ كَذَلِكَ تَقُولُ عَادًا وَعَوَسَ عَلَى إِيْتِلَافٍ تَقُولِينَ وَ كَذَلِكَ هِرَاوَسِي و یا می که بعد از الف مفاعل افتد و قبله میر حرف علت

این کلمات در اصل و اعلال و در آنچه و استجی و استجوی بسلامت مانده است زیر آنچه لام کلمه را اعلال شده است و در آنچه که بسلامت مانده است زیر آنچه ما قبل او ساکن مدغم است مظهر نیست و در قاول و ققاول اعلال نکرد و در آنچه ما قبل او قابل حرکت نیست و در أعوس و استعوس بسلامت مانده زیر آنچه در اصل بسلامت مانده است

باشد و بعد از حرکت ساکن نباشد آن را نیز به بدل کنند چنانچه اوایل  
 و قوا یح و در مقابلش و مقاولین است مانند بر آنچه پیش از  
 الف حرف علت نیست بدل فکه تقدم حرف علت شرط و اعل  
 حرف اصلی است اما در آمده شرطی فلند کت تقول است او در  
 جمع است و ر حائیف و عجائز و حقیقه و حوزة و طقار و  
 بسا است مانند بر آنچه بعد از حرف ساکن آلی منه  
 باع یباع بیعاً یباع و یبع یباع بیعاً فذک کبیع الامر  
 منه یع و الذی عنه لا یبع و یبع در اصل متبوع بود و حرکت  
 یا نقل کرده با قبل و او ند که تا تقدّم بعده با قبل یا را یکسر بدل کردند  
 برای محافظت یا و کذا الیک هر یک که ساکن باشد و بجائی عین  
 که افتد با قبل او ضموم باشد ضمراً را یکسر بدل کنند از برای محافظت  
 یا چنانچه پیش و فیه و غیره را اما در است بطوری ضمراً  
 یکسر بدل کردند و لغزق یکنه و بین فعله صفت پس و ساکن  
 بهم آمدند یا حذف کردند پس و او ساکن با قبل او کسوران و او را یا  
 کردند مینع و سب و م را حذف کردند لای الذائده احق





[illegible]





که با قبل او کسور باشد و یکی از این پنج موضع اندان یا بدل  
 کنند اول آنکه هر دو یکدیگر را که میخیزد باشد و با قبل او کسور  
 بود چنانچه میزان کما در دوم آنکه یکدیگر را که میخیزد بود و با قبل او  
 کسور چنانچه در یکی و در دیگری و در ضیق و در اعینه و  
 در ضیق و سوم آنکه هر دو یکدیگر را که میخیزد بود و با قبل او کسور بود  
 در فعل او و بسلامت نماند باشد چنانچه قوام قیام او و در  
 قوام قیام او بسلامت نماند زیرا آنکه در فعل او بسلامت نماند  
 است اما حال خود را نشا و است چهارم آنکه در جمع باشد و در  
 و حدان او بسلامت نماند باشد چنانچه در یک و در جمع و در  
 و تادیه و در هر دو آن جمع و در یک بسلامت نماند زیرا آنکه در  
 و حدان او بسلامت نماند است پنجم آنکه هر دو می که در جمع باشد و  
 در و حدان او بسلامت نماند است و در جمع باشد چنانچه در جمع  
 خوفی اما تادیه جمع خود را نشا و است و در اصل او خود بود  
 و او را حذف کردند از جمع شد و نشا و است هر دو می و یا یکدیگر طرف  
 باشد و در جزم و امر ساقط شود چنانچه که میخیزد و که میخیزد و جمع

در اول آنکه هر دو یکدیگر را که میخیزد باشد و با قبل او کسور بود چنانچه میزان کما در دوم آنکه یکدیگر را که میخیزد بود و با قبل او کسور چنانچه در یکی و در دیگری و در ضیق و در اعینه و در ضیق و سوم آنکه هر دو یکدیگر را که میخیزد بود و با قبل او کسور بود در فعل او و بسلامت نماند باشد چنانچه قوام قیام او و در قوام قیام او بسلامت نماند زیرا آنکه در فعل او بسلامت نماند است اما حال خود را نشا و است چهارم آنکه در جمع باشد و در حدان او بسلامت نماند باشد چنانچه در یک و در جمع و در تادیه و در هر دو آن جمع و در یک بسلامت نماند زیرا آنکه در و حدان او بسلامت نماند است پنجم آنکه هر دو می که در جمع باشد و در و حدان او بسلامت نماند است و در جمع باشد چنانچه در جمع خوفی اما تادیه جمع خود را نشا و است و در اصل او خود بود و او را حذف کردند از جمع شد و نشا و است هر دو می و یا یکدیگر طرف باشد و در جزم و امر ساقط شود چنانچه که میخیزد و که میخیزد و جمع

این فی مضافه است  
 است و الله اعلم  
 با صلوات الله  
 و این فی مضافه است  
 است و الله اعلم  
 با صلوات الله



شمس  
 در حد اوت و اورا بیا بدل کردند زیرا آنچه با قبل او متحرک نیست اما  
 شکایه مجهول است بحکایه و غیر ذلک زیرا آنچه مصدر برین وزن  
 از ناقص شخص است بیا الا نادرا چنانچه حکایه و سیرایه و سیرایه  
 و هدایه و وکایه و دیکایه و غیر ذلک پس آنچه بواو آید و اورا  
 بیا بدل کنند تا در صورت مختلف نباشد فیهذا لکما قال بعضهم  
 فی تحوکی مثنوی و وصل کو توننه بود و اورا بیا بدل کردند زیرا آنچه  
 این وزن در مصدر اجوف بیای غالب مده است چنانچه فیلک و یکتو  
 و غیر ذلک فمما جاء بالواو ابدل واو م یاء مستقبل معرو  
 بانون تخیله یکن عوون الخ مجهولها یکن عین الخ و وصل یکن عوون  
 یکن عوون بوده است و اوالف گشت و یقینا چون نون تا کیسه  
 ثقیله متصل شد نون اعرابی ساقط شد و ساکن مجسم آمدند و او و نو  
 مدغم و اورا ضم و اذین عوون شد قانونه هر جا که دو ساکن مجسم  
 آیند و غیر خود اول ایشان را و جمع باشد و حرکت با قبل او مخالف او  
 کرد و آن را ضمه می باید و چنانچه دعوا لله و لا تحسبوا الناس قد عین  
 و وصل یکن عوون بود و اوالف گشت و یقینا مثنوی شد چون

و در حد اوت و اورا بیا بدل کردند زیرا آنچه با قبل او متحرک نیست اما  
 شکایه مجهول است بحکایه و غیر ذلک زیرا آنچه مصدر برین وزن  
 از ناقص شخص است بیا الا نادرا چنانچه حکایه و سیرایه و سیرایه  
 و هدایه و وکایه و دیکایه و غیر ذلک پس آنچه بواو آید و اورا  
 بیا بدل کنند تا در صورت مختلف نباشد فیهذا لکما قال بعضهم  
 فی تحوکی مثنوی و وصل کو توننه بود و اورا بیا بدل کردند زیرا آنچه  
 این وزن در مصدر اجوف بیای غالب مده است چنانچه فیلک و یکتو  
 و غیر ذلک فمما جاء بالواو ابدل واو م یاء مستقبل معرو  
 بانون تخیله یکن عوون الخ مجهولها یکن عین الخ و وصل یکن عوون  
 یکن عوون بوده است و اوالف گشت و یقینا چون نون تا کیسه  
 ثقیله متصل شد نون اعرابی ساقط شد و ساکن مجسم آمدند و او و نو  
 مدغم و اورا ضم و اذین عوون شد قانونه هر جا که دو ساکن مجسم  
 آیند و غیر خود اول ایشان را و جمع باشد و حرکت با قبل او مخالف او  
 کرد و آن را ضمه می باید و چنانچه دعوا لله و لا تحسبوا الناس قد عین  
 و وصل یکن عوون بود و اوالف گشت و یقینا مثنوی شد چون

و در حد اوت و اورا بیا بدل کردند زیرا آنچه با قبل او متحرک نیست اما  
 شکایه مجهول است بحکایه و غیر ذلک زیرا آنچه مصدر برین وزن  
 از ناقص شخص است بیا الا نادرا چنانچه حکایه و سیرایه و سیرایه  
 و هدایه و وکایه و دیکایه و غیر ذلک پس آنچه بواو آید و اورا  
 بیا بدل کنند تا در صورت مختلف نباشد فیهذا لکما قال بعضهم  
 فی تحوکی مثنوی و وصل کو توننه بود و اورا بیا بدل کردند زیرا آنچه  
 این وزن در مصدر اجوف بیای غالب مده است چنانچه فیلک و یکتو  
 و غیر ذلک فمما جاء بالواو ابدل واو م یاء مستقبل معرو  
 بانون تخیله یکن عوون الخ مجهولها یکن عین الخ و وصل یکن عوون  
 یکن عوون بوده است و اوالف گشت و یقینا چون نون تا کیسه  
 ثقیله متصل شد نون اعرابی ساقط شد و ساکن مجسم آمدند و او و نو  
 مدغم و اورا ضم و اذین عوون شد قانونه هر جا که دو ساکن مجسم  
 آیند و غیر خود اول ایشان را و جمع باشد و حرکت با قبل او مخالف او  
 کرد و آن را ضمه می باید و چنانچه دعوا لله و لا تحسبوا الناس قد عین  
 و وصل یکن عوون بود و اوالف گشت و یقینا مثنوی شد چون

است و این که در حد اوت و اورا بیا بدل کردند زیرا آنچه با قبل او متحرک نیست اما  
 شکایه مجهول است بحکایه و غیر ذلک زیرا آنچه مصدر برین وزن  
 از ناقص شخص است بیا الا نادرا چنانچه حکایه و سیرایه و سیرایه  
 و هدایه و وکایه و دیکایه و غیر ذلک پس آنچه بواو آید و اورا  
 بیا بدل کنند تا در صورت مختلف نباشد فیهذا لکما قال بعضهم  
 فی تحوکی مثنوی و وصل کو توننه بود و اورا بیا بدل کردند زیرا آنچه  
 این وزن در مصدر اجوف بیای غالب مده است چنانچه فیلک و یکتو  
 و غیر ذلک فمما جاء بالواو ابدل واو م یاء مستقبل معرو  
 بانون تخیله یکن عوون الخ مجهولها یکن عین الخ و وصل یکن عوون  
 یکن عوون بوده است و اوالف گشت و یقینا چون نون تا کیسه  
 ثقیله متصل شد نون اعرابی ساقط شد و ساکن مجسم آمدند و او و نو  
 مدغم و اورا ضم و اذین عوون شد قانونه هر جا که دو ساکن مجسم  
 آیند و غیر خود اول ایشان را و جمع باشد و حرکت با قبل او مخالف او  
 کرد و آن را ضمه می باید و چنانچه دعوا لله و لا تحسبوا الناس قد عین  
 و وصل یکن عوون بود و اوالف گشت و یقینا مثنوی شد چون

تون تا كيد ثقيله با بوسل شردون اعرابی ساقط شد بعد و ساكن هم  
 آمدند با و تون بدغم اول ایشان دره شود و یا حرکت كسره و اندرگاهو  
 الاصل مني فله و سبائك ذكركه انشاء الله تعالى فعل مجد  
 مستقبل معروف كذا يفتح الخ مجنون كذا كذا يفتح الخ مستقبل معروف  
 بانفي لن يفتح الخ مجنون لن يفتح الخ امر غائب معلوم لينفتح  
 الخ امر حاضر معلوم اذفتح الخ امر تكلم كذا يفتح الخ مجنون كذا يفتح الخ  
 الخ مجنون لينفتح الخ امر تكلم كذا يفتح الخ غائب معلوم  
 لا يفتح الخ مخي حاضر معلوم لا يفتح الخ مجنون كذا يفتح الخ مخي تكلم  
 كذا يفتح الخ اسم فاعل كذا اسم مفعول منفتح الخ مدعو در  
 اصل منفتح و بود و اورادر و اوادغام كردن منفتح و قالونه  
 هر جا كه دو حرف از يك جنس بهم آیند اول را در دوم اوغام کنند  
 و سبائك حكمتي حروف المضاعف انشاء الله تعالى  
 ومن هموز العين را می یوی ثویه هموز او و می یوی ثویه  
 فذالك خبر عن الامم و دعوا للنهي عنه كذا يفتح الخ امر غائب  
 بود و او را كند و یا در او اوغام كردن و قبل او را كسور كردن و منفتح شد



پیشہ کی

اعْلَى اَيْ اَعْلَى فَهُوَ مَعْلُ الْأَمْرُ مِنْهُ اَعْلَى اَلنَّهْيِ عَنْهُ  
لَا تَعْلُ وَمِنْ مَهْمُوزِ الْفَاءِ وَالْكَافِ اِلَى يُوْنَى اَيْ اَعْلَى فَهُوَ  
مُوْنَى وَاَوْفَى يُوْنَى اَيْ اَعْلَى فَذَلِكَ مُوْنَى الْأَمْرُ مِنْهُ اِلَى وَالنَّهْيِ  
عَنْهُ لَكَ قَوْلٍ وَمِنْ مَهْمُوزِ الْعَيْنِ اَلَّذِي يُبْنَى اِنْفَاءً هُوَ مَوْثَقٌ وَلَكِنْ  
اَرَى اَيْ اَبْنَى اِرَاءَةً فَهُوَ مُرِي وَاَرَى يَرِي اِرَاءَةً فَذَلِكَ مَرِي الْأَمْرُ  
اَرَوَالْفِي عَنْهُ لَا تَرَعَلْ نَقْلَ خَوْلَةٍ الْهَمْزَةُ مَا قَبْلَهَا وَحَدِّ الْهَمْزَةُ  
وَمِنْ بَابِ التَّفْعِيلِ حَيَّ يَحْيِي تَحْيِيَةً اَلْمُ وَمَصْدَرُ بَابِ زَا فُقِصَ  
وَمَهْمُوزِ الدَّالِامِ بَرَزَنَ تَفْعَلُهُ مَيَّ اَيْ مَيَّ يَحْيِيَةً وَتَبْرُوءَةً وَتَبْرُوءَةً وَ  
تَسْمِيَةً وَمِنْ بَابِ اَلْمُعَاذَرَةِ نَاجَى يَنْجِي مَنَاجَاةً اَلْمُ وَمِنْ بَابِ  
اَلْاِفْعَالِ اَعْتَرَى يَعْتَرِي اِعْتَرَاءً اَلْمُ وَمِنْ بَابِ اَلْاِفْعَالِ اَقْبَضَ  
يَقْبِضُ اِفْضَاءً اَلْمُ وَمِنْ بَابِ التَّفْعِيلِ شَبَّ يَشْبِي اَلْمُ تَبَنَّى اَلْمُ  
تَبَنَّى بُوْدَ وَاَوْرَا بِيَا بِلَ كَرَدَنَ قَبْلَ اَلْبَسْرِ بِلَ كَرَدَنَ تَبَنَّى شَدَّ قَانُوتَهُ  
بِرَا وَاِكْبَرُ اَلْمُ تَبَنَّى بَرَطُ فَاَتَدَّ وَاَقْبَلَ اَوْ مَضْمُومٌ بَاشَدَنَ وَاَوْرَا  
بِيَا بِلَ كَرَدَنَ بَعْدَهُ وَاَقْبَلَ اَوْ اِكْبَرُ بِلَ كَرَدَنَ بَرَا اَيْ اِكْبَرُ دَرْطُفَ بَاشَدَنَ  
اَقْبَلَ اَوْ مَضْمُومٌ اَنْ ضَمَّ اِكْبَرُ بِلَ كَرَدَنَ خِطَابُ تَشْيِيقٍ وَتَحْنٌ وَتَبَنَّى شَدَّ

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از این جمع و در روز قیامت و بعد از آنکه از این دنیا بگذرد و در آنجا

هو و پنی عو بیست و نهم و نیز بر آنچه اسم ششمین است بدانکه توسط حرف

ساکن زالدیباں ضمہ وواجمع مانع اعدائی نیست در دوزخ دان مانع است

تَقُولُ دَلِيلِي وَنَجَاتِي فِي جَمْعِ دُكُو وَعَصَا بِأَعْمَالٍ وَعَنَّا عُمُوتًا بِأَ...

وَرَوَاهُ وَكَفَا لِمَنْ رَأَى اتِّبَاعَ عَيْنٍ كَمَا كُنِيَ فَقَتُولَ عَصَى وَدَعَا

اور حق و خجعت اخروی بسلامت نماند زیرا آنچه را از این است پیکر عین  
 با خود برین از خود دفع که تا اگر بسیار باشد ۱۲

لَكَ مِنْ بَابِ الْاِغْوَالِ اِرْعَوِي يَرْعَوِي اِرْعَوَاءُ فَهُوَ

[illegible][illegible]

دون فوجو وريوان دون دون وريوان باي باي هه سيمه

دعا کردن و درخواست نمودن ۱۲

۱۰۰

مادر که در عالم کبر و اعلیٰ شایسته کرد و بحر ذاعت بقای کاعبداللہ الا فی

*(Signature)*









۱۴۱۱ رواج ۱۲

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, covering the majority of the page. The text is arranged in horizontal lines, with some vertical lines indicating the edges of the page or binding. The script is dense and fills most of the page area.









PN 2

1935

This book is due on the day it is  
stamped. A fine of 1 anna will be  
charged for each day the book is  
kept over time.

---

